

اندیشه سیاسی فردوسی

دکتر محمد سالار کسرائی *

چکیده

سخن گفتن از اندیشه سیاسی شاعری حماسه سرا در قالب مفاهیم جدید قدری دشوار است. تفکر فردوسی نه در قالب فلسفه سیاسی به سبک کلاسیک آن می‌گنجد و نه با قالب‌های اندیشه سیاسی به سبک جدید سازگار است. نظریه فردوسی در باب سیاست در واقع تأمل در روابط و مناسبات سیاسی است، نه تفکر فلسفی. و از این بابت مجموعه دریافت ما از اندیشه سیاسی فردوسی شباهت بیشتری با قالب‌های سیاست نامه و اندرزنامه نویسی دارد که به بحث از قدرت و چگونگی اکتساب قدرت و راه‌ها و شیوه‌های نگهداری آن می‌پردازد. شاهنامه فردوسی دارای خط و ربط سیاسی خاصی است که برخاسته از شرایط محیط اجتماعی زمان او و اوضاع و احوالی است که در عصر او بر ایران زمین حاکم بود. بدین لحاظ او بر آن است تا در مجموعه حماسی خویش هم آیین‌ها، تاریخ و رسوم پسندیده و جوانمردانه گذشته را احیا کند و هم چارچوب نظام سیاسی ای را طراحی نماید که در واقع شالوده آن، نظام شاهی گذشته ایران باستان است. اگر بخواهیم شعرای پارسی گوی را در دو دسته شعرای

* استادیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

سیاسی و غیرسیاسی قرار دهیم، بی شک فردوسی دارای ویژگی‌های خاصی است که او را از دیگران متمایز خواهد کرد. پرداختن به این ویژگی‌های خاص هدف این مقاله است. با این امید که طرح بحث حاضر مقدمه‌ای جهت گشایش دریچه‌ای برای شناختن هر چه بیشتر این حماسه سرای بزرگ باشد، به شرح زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و پس از آن چارچوب اندیشه سیاسی فردوسی می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها

شاهنامه، اندرزنامه سیاسی، نوزایی زبان و فرهنگ ایرانی، هویت و خودآگاهی ملی، نظام شاهی آرمانی، احیای تاریخ ایران باستان، قدرت، آئین، فرّ ایزدی.

الف: زمینه‌های اجتماعی و سیاسی سرودن شاهنامه

۱- زندگی

ابوالقاسم منصور بن حسن بن شرفشاه مشهور به فردوسی شاعر بزرگ قرن چهارم و پنج هجری است^(۱) که در حدود سال ۳۲۹ هـ ق در قریه «باژ» از روستاهای «طابران توس» در خانواده‌ای از دهقانان ایران متولد شد.^(۲) دهقانان یکی از طبقات قدیم نجبای ایران بودند. چنان که از برخی آثار باقیمانده بر می‌آید این طبقه صاحب زمین و مکتب، نوعی اشرافیت زمیندار را شکل داده بودند و ظاهراً در ایام پیش از اسلام از طبقات ممتاز ایران شمرده می‌شدند. آنها روایات و یادگارهای تاریخی ایران را با مراقبت فراوان از بر (حفظ) می‌کردند و خود نیز با خصایص عمده ایرانی باقی می‌ماندند. هیچ یک از اقوام ایرانی نمی‌توانست با آنها آمیزش کند و همین وضع نژادی، سبب شده بود که ایرانیان پیش از مغول به جای ایرانی واقعی گاه کلمه «دهقان» را در مورد آنها به کار می‌بردند.^(۳) در دو بیت زیر از فردوسی، کلمه دهقان درست به معنی ایرانی (ایرانی اصیل) در برابر ترک و تازی به کار برده شده است:

از ایران و از ترک و از تازیان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود
نژادی پدید آید اندر میان
سخن‌ها به کردار بازی بود^(۴)

دهقانان به دلیل انتسابی که به خاندان‌های اشرافی پیش از اسلام داشتند به حفظ روایات ملی همت می‌گماشتند. به همین دلیل در برخی از فرهنگ‌های فارسی به جای کلمه دهقان معنی مورخ نیز آمده است. پدر فردوسی که از دهقانان بود به پسر، پهلوی آموخت و او را با دانش پرورش داد. در آن زمان در ایالت‌های شرقی، دیگر کمتر کسی با این زبان آشنایی پیدا می‌کرد. شاید فردوسی نزد موبدان زرتشتی و چند دهقانی که برای آگاهی از داستان‌های تاریخی به این زبان نیاز داشتند، پهلوی آموخته باشند.^(۵)

از ایام کودکی او تا زمان سرودن شاهنامه اطلاعات دقیقی در دست نیست. او سرودن شاهنامه را در سن ۳۶ سالگی آغاز کرد و پس از به سلطنت رسیدن سلطان محمود غزنوی شاهنامه را به او هدیه کرد ولی به دلیل بی‌اعتنایی سلطان غزنوی، فردوسی بعدها به هجو او پرداخت و از ترس روانه مازندران شد. در اواخر عمر دوباره به توس بازگشت و به سال ۴۱۱ هـ.ق به سن ۸۳ سالگی یعنی یازده سال پس از اتمام شاهنامه به سرای باقی شتافت.^(۶) از نظر عقاید دینی به طور کلی در خلال داستان‌های شاهنامه از چهار دین: زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلام نام برده شده است. از آنچه که از بیانات خود فردوسی بر می‌آید او پیرو دین اسلام و مذهب شیعه (زیدیه) بوده است.^(۷)

۲- زمینه اجتماعی - سیاسی

قبل از ظهور فردوسی نهضت‌هایی در ایران علیه سلطه تازیان شکل گرفت که از آن جمله نهضت شعوبیه است. شعوبیه برای از بین بردن سیادت و آقایی عرب و بازگرداندن حکومت ایران به ایرانیان شکل گرفت. شعوبی‌ها مرام خود را بر تحقیر اعراب قرار داده و برای این منظور به هر وسیله‌ای متوسل می‌شدند. حرکت سیاسی شعوبیه در اشکال مختلفی جریان داشت که از

جمله؛ از طریق نظامی همچون قیام ابومسلم خراسانی، از راه ادبیات و هنر و نیز از طریق نفوذ در دستگاه خلافت. فردوسی به عنوان نماینده قوم ایرانی تصمیم به گره زدن گذشته و حال می‌گیرد و در این راستا سنت‌های ایران باستان و رهاوردهای اسلام را در یک فرهنگ ادغام می‌کند. امری که جا دارد هر چه بیشتر قدر و اهمیت آن شناخته شود. اگر بخواهیم اثر نهضت شعوبیه را بر فردوسی بررسی و مشخص کنیم، می‌توان آن را در دو مقوله خلاصه کرد:

۱- احیای گذشته باستانی و نمایش تمدن باشکوه ایران

شعوبی‌ها معتقد بودند که قوم ایرانی دارای فرهنگ بزرگ و وسیعی است و مردم ایران دارای عظمت تاریخی هستند. نگاهی به شاهنامه چنین اندیشه‌ای را به وضوح نشان می‌دهد، از جمله؛ هنر نزد ایرانیان است و بس... و یا چو ایران نباشد تن من مباد... در شاهنامه، شاه، دوست مردم جلوه داده می‌شود؛ انوشیروان نمونه عدالت و دادگری است. ضحاک به عنوان یک پادشاه تازی توسط یک آهنگر ایرانی از تحت سلطنت به زیر کشیده می‌شود، زیرا او نه دارای فر ایزدی است و نه بر اساس خرد و داد رفتار می‌کند.

۲- تحقیر ترک و عرب

یکی از اندیشه‌های مهم شعوبیه تحقیر اقوام غیر ایرانی و بالاتر از همه اعراب است. فردوسی نخستین تصویری که از تازیان ارایه می‌دهد، ضحاک تازی است. پدر ضحاک که مرداس نام دارد و از دشت سواران نیزه گزار یعنی عربستان است، به دست پسرش ضحاک کشته می‌شود. جمشید پادشاه ایرانی به دلیل منیت بیش از حد، فر ایزدی را از دست می‌دهد و بخت از او بر می‌گردد و سرانجام به دست ضحاک تازی با اره دو نیم می‌شود. تصویری که از ترک هم ارایه می‌دهد، تصویر افراسیاب است.

عصر سامانی را که بسیاری عصر نهضت و نوزایی زبان و فرهنگ و تاریخ ایران نام نهاده

اند، عصر نوزایی راستین و همه جانبه جنبش ایرانی در جهت خودآگاهی قومی است و به جرأت می‌توان گفت آنچه اکنون به قوت از زبان فارسی، تاریخ حماسه، آداب و رسوم و بسیاری از تجلیات ذوق و هنر ایرانی بر جای مانده است، یا مستقیماً دستاورد این عصر می‌باشد و یا معلول قوه محرکه ای است که کوشش جمعی مردم این دوره از بالاترین تا پایین ترین اقشار جامعه در جهت حفظ هویت قوم ایرانی پدید آورده است. فردوسی، زاده و پرورده فکر و فرهنگ عصر سامانی است.

در دوران عمر فردوسی زبان دری زبان شعر و ادب شد و به حد کمال رسید و مجامع بزرگی از شعرا و نویسندگان دربار سامانی و غزنوی پدید آمد. کودکی فردوسی همزمان با اوج قریحه رودکی است و پیری او مصادف است با آغاز سخن سرایی ناصر خسرو، ابن سینا و بیرونی که معاصر فردوسی اند؛ و همچنین رازی، طبری، فارابی، غزالی، خیام و بیهقی با کمی فاصله به همان دوران تعلق دارند. در کمتر دورانی از تاریخ ایران چنین کهکشانی پر ستاره از درخشان ترین چهره‌های علم، ادب، هنر و سیاست می‌توان دید.^(۸)

شاهنامه فردوسی

مسلم است که فردوسی شاهنامه را از روی روایات باستان تحریر کرده است. روایات باستانی ایران به صورت مکتوب و سینه به سینه در میان مردم ایران وجود داشته و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شده است. بعد از چیرگی تازیان به تدریج تمایل ملی برای حفظ روایات باستانی افزایش یافت. به خصوص نهضت شعوبیه سبب شد که ایرانیان به گذشته خویش بیشتر ببالند و خود را مردمی دارای فرهنگ و تمدن والاتر بدانند که اینها نیز خود سبب گسترش بیشتر داستان‌ها شد. از حدود قرن سوم به تدریج نخستین دولت‌های ملی ایران شکل گرفت. یعقوب لیث صفاری نخستین سلطان از نژد ایرانی بود که از دستگاه خلافت جدایی گزید. یعقوب لیث مجموعه دهقان دانشور را به دست آورد و به وزیر ابومنصور عبدالرزاق فرمان داد تا آنچه دانشور

دهقان به زبان پهلوی ذکر کرده بود، به فارسی نقل کند. انجام این مهم به سال ۲۶۰ هجری پایان یافت و در خراسان عراق پخش شد.^(۹)

پادشاهی سامانی (اواخر قرن سوم هجری) با شور وافر به کار داستان‌های باستانی ایران پرداختند. بلعمی وزیر ابومنصور صالح سامانی، دقیقی را به نظم کردن ترجمه ای گماشت که دانشور به فرمان عبدالرزاق فراهم کرده بود. دقیقی هزار بیت در ظهور زرتشت و داستان جنگ گشتاسب و ارجاسب به نظم آرد، ولی ناگهان به دست غلام خود کشته شد. فردوسی در دهه دوم نیمه دوم قرن چهارم با توجه به دستیابی به نسخه ای از شاهنامه منثور ابومنصوری کار به نظم درآوردن شاهنامه را شروع کرد (حدود سال‌ها ۳۷۱-۳۷۰)^(۱۰)

شاهنامه فردوسی به سه دوره تقسیم می‌شود که عبارت اند از:

۱- دوره اساطیری؛ این دوره از عهد کیومرث، هوشنگ، طهمورث و جمشید تا ظهور فریدون ادامه داشت. در این عهد نزاع بین آدمیان و دیوان، اساس داستان شاهان است و این نظام سرانجام به سود آدمیان انجام می‌پذیرد.

۲- دوره پهلوانی؛ این دوره با درگیری بین خیر و شر شروع می‌شود که در قیام کاوه آهنگر به همراه فریدون علیه ضحاک تجلی می‌یابد. دوره پهلوانی با قیام کاوه شروع شده و با قتل رستم و سلطنت بهمن پسر اسفندیار پایان می‌پذیرد.

۳- دوره تاریخی؛ در این دوره تصورات پهلوانی و داستانی و اعمال خارق العاده به تدریج از بین می‌رود و اعمال تاریخی جایگزین آنها می‌شود. در دوره تاریخی از لشکرکشی اقوام رومی، تازی و ترک به ایران سخن به میان می‌آید.^(۱۱) روی هم رفته از آنجا که منابعی که فردوسی از آنها استفاده کرده به طور کاملاً دقیق برای ما شناخته شده نیست و صورت مستند و مکتوبی از آنها باقی نمانده است، هرگونه اظهار نظری بی شک به مقدار زیادی جنبه حدس و تقریب خواهد داشت.

مقولات اساسی در اندیشه سیاسی فردوسی

بر اساس روایت شاهنامه کیومرث نخستین پادشاه ایران بود.

چنین گفت کآیین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود پادشاه

نهاد شاهی در اندیشه فردوسی واجد ویژگی‌های خاص است که در واقع بیانگر نظام شاهی آرمانی در اندیشه سیاسی ایران باستان است.^(۱۳) اگر ما بخواهیم ویژگی‌ها و خصوصیات شاه آرمانی و اصول و چارچوب نظام پادشاهی ایران باستان را مشخص نماییم، بی گمان شاهنامه فردوسی راهنمایی ارزنده و شاید بی همتا است. فردوسی با طرح مجموعه‌ای از اصول و خصایص در قالب اشعار حماسی خود، درک روشنی از نظام آرمانی پادشاهی ایران باستان ارایه می‌کند. نظامی شاهی به معنای آرمانی آن شکل نمی‌گیرد و استوار نمی‌گردد، مگر آنکه سه پایه اصلی آن فراهم شود. به روایت دکتر فرهنگ رجایی، اگر قرار است ساختار پادشاهی و حکومتی استوار و دیرینده باشد، سزاوار است که سه اندیشه و نهاد جمع شود و آن سه عبارت اند از:

زور، آیین و فر^(۱۳).

بود زندگانش بسیار مر همش زور باشد هم آیین و فر

پس نهاد شاهی دارای سه پایه اساسی است؛ زور یا داشتن قدرت و توانایی‌های لازم برای اعمال و اجرای احکام، آیین یا دانستن و درک تفکر و نظام فکری جامعه که شدیداً تحت تأثیر تفکر دینی است و در واقع تا قبل از رواج دین تنها مجرای اندیشیدن است؛ تفکر دنیوی و فر ایزدی یا فروغی که خداوند به افراد اعطا می‌کند که نیروی پشتیبان و تأیید کننده اوست. در اینجا، خصوصیات نهاد شاهی و در واقع خصوصیات شاه آرمانی و قدرت مورد توجه فردوسی را مفصل تر مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. شاه آرمانی دارای نژاد، گوهر، هنر و خرد است؛ شاه آرمانی از نیروی فر ایزدی برخوردار است و توسط آن نیرو پشتیبانی می‌شود؛ شاه آرمانی دادگر است و داد یکی از مفاهیم کلیدی اندیشه فردوسی است... و اما جزییات:

۱- گوهر، نژاد و هنر

این سه مفهوم را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم و پس از اتمام این مبحث به دلیل ارتباط این سه با خرد، به مسئله خرد در اندیشه فردوسی می‌پردازیم. در شاهنامه فردوسی بارها سه لفظ گوهر، نژاد و هنر تکرار شده اند و این مفاهیم در بسیاری مواقع با یکدیگر سنجیده می‌شوند. بنابراین برای شناخت فردوسی درک مفهوم این واژه‌ها اهمیت دارد. گوهر دو معنای رایج در شاهنامه دارد. یکی تخم، تبار و نژاد و دیگری فطرت، سرشت و طبع. از معنای دوم مفهوم دیگری نیز پدیدمی‌آید که عبارت است از مجموعه قابلیت‌های فرد، قوه و استعداد او که تا به فعل در نیاید معمولاً واجد ارزش گذاری و قضاوت مثبت و منفی نیست. گوهر از آن جهت به معنای نژاد هم به کار می‌رود که تخم و وراثت نیز ممکن است برخی قوا و قابلیت‌هایی را برای شخص فراهم آورد که البته بدون هنر خوار و سست است. مصراع‌هایی از قبیل؛

هنر برتر از گوهر آید پدید...

یا ایاتی چون؛

گوهر بی هنر زار و خوار است و سست... به فرهنگ باشد روان تندرست

که در شاهنامه فراوان می‌آید ناظر به همین معنی است.^(۱۴) گهر برای پادشاه به معنای داشتن طبع شاهانه است.^(۱۵) واژه هنر نیز مفهوم به روز شدن و فعلیت یافتن قوه ای است که گوهر نام دارد و همین است که آن همه در شاهنامه مورد ستایش قرار گرفته است. هنر همچنین به مفهوم خاص تری نیز به کار می‌رود و آن مردی و مردم و رزم آوری است. اما به نظر نمی‌رسد که نژاد به معنایی جز در حدود همان نسب، تخم و تبار در شاهنامه به کار رفته باشد و بدین سان از مفهوم جدید آن که مبتنی بر رنگ پوست و خصایصی از این دست است، بر کنار بوده است؛ مثلاً وقتی در شاهنامه گفته می‌شود؛ توس نوذرنژاد، همین مفهوم «تخم» مراد است و یا زمانی که سام از تقاضای زال برای ازدواج با رودابه خشمگین است، می‌گوید؛

از این مرغ پرورده وان دیو زاد
 چه گویی چگونه بر آید نژاد

به گفته جوانشیر در عهد پهلوانی شاهنامه، جامعه به طور عمده به صورت نظام دودمانی تصویر می‌شود و کلمه نژاد در آن مرحله به معنای دودمانی آن به شاهنامه راه می‌یابد.^(۱۶) در نگرش اساطیری ایرانیان کهن، همه چیز «انیران» به منزله شر مطلق و ذاتی تلقی می‌شده است، زیرا به نظر آنان بسیاری از اشیا و موقعیت‌ها ذاتاً شر و اهریمنی تلقی می‌شوند. به نظر می‌رسد آنان در این مورد اصل را بر اهریمنی بودن انیران و متعلقات شان می‌دانسته‌اند مگر اینکه خلاف آن ثابت شود؛ البته در این باره معیار عملکرد، انیران بوده و نه ویژگی‌های نژادی آن.

در دعوی میان نژاد و هنر در شاهنامه، دومی ملاک ترجیح است. بهترین نمود این مدعا در ماجرای انتخاب جانشین برای کاووس است که از بین دو نفر یعنی کیخسرو، که مادرش فرنگیس دختر افراسیاب است و فریبرز، که پدر و مادرش ایرانی هستند، به دلیل آنکه کیخسرو در آزمون مردانگی و هنر از میدان پیروز به در می‌آید، برای پادشاهی انتخاب می‌شود. بهترین جایی که در شاهنامه واژه گوهر، نژاد و هنر از هم تفکیک شده‌اند و هر یک به ایجاز معنی شده، در مقدمه پادشاهی کیخسرو است؛

| | |
|--------------------------------|---|
| اگر پادشاهی بود در گهر | بباید که نیکی کند تا جور |
| سزد گر گمانی بری بر سه چیز | کزین سه گذشتی چه چیزست نیز |
| هنر با نژاد است و با گوهر است | سه چیز است و هر سه به بند اندرست |
| هنر کی بود تا نباشد گهر | نژاده بسی دیده ای بی هنر |
| گهر آن که از فر یزدان بود | نیازد به بد دست و بد نشنود |
| نژاد آن که باشد ز تخم پدر | سزد کاید از تخم پاکیزه در |
| هنر گر بیاموزی از هر کسی | بکوشی و پیچی ز رنجش بسی |
| از این هر سه گوهر بود مایه دار | که زیبا بود خلقت کردگار ^(۱۷) |

سه مورد بالا مشروط به بند اندر است.

«سه چیز است و هر سه بند اندر است». و سپس خرد به عنوان تکمیل کننده بر آنها افزوده می‌شود و انسان آرمانی مورد علاقه فردوسی، یعنی کیخسرو، بهره‌ور از چهار عنصر؛ نژاد، هنر، گوهر و خرد دانسته می‌شود؛

چو این هر سه یابی خرد بایدت شناسنده نیک و بد بایدت
چو این چار با یک تن آید به هم برآساید از آز و ز درد و رنج^(۱۸)

بدین ترتیب، می‌بینیم که اولاً گوهر از نژاد تفکیک شده و ثانیاً این دو از عوامل غیر اکتسابی هستند، در حالی که هنر با قید «بیاموزی» و «بکوشی» و «بیچی» امری اکتسابی و آموختنی است. اما گهر چنانچه بر می‌آید امری ایزدی و به معنای قوا و قابلیت‌های گرایش به نیکی است و به این معنی پیوند آن با وراثت تنها به این اعتبار است که وراثت نیز می‌تواند فراهم آورنده برخی استعدادها باشد. نژاد بی هنر تأییدی بر این معنی است که اصالات تخم و تبار تا با جوهره فردی و نیز پرورش و آموزش، یعنی جنبه اکتسابی، همراه نشود ارزشی نخواهد داشت. مصداق نژاد بی گهر ضحاک است و مصداق نژاد با گهر ولی بی هنر کاووس است. در گفتاری که مربوط به پندهای بزرگمهر به نوشین روان است، از ده اهریمن یاد شده است که شاه باید از آنها پرهیز کند.

ده اهرمن اند این به نیروی شیر که آرند جان و خرد را به زیر
بدو گفت کسری که ده دیوچيست کز ایشان خرد را ببايد گريست
چنين داد، پاسخ که آز و نياز دو ديواند بازو و گردن فراز
دگرخشم و رشک است و ننگ است و کين چو نمام و دوري و ناپاک دين
دهم آنکه از کس ندارد سپاس به نيکی و وهم نيست يزدان سپاس
اما چاره اين ديوان چيست

ز دانا بپرسيد پي شهریار که چون ديو با دل کند کارزار
چنين داد پاسخ که دست خرد ز کردار اهرمنان بگذرد

به بنده چه داده است کیهان خدیو
که از کار کوتاه کند دست دیو
ز شمشیر دیوان خرد جوشن است
دل و جان دانا برو روشن است

۲- خرد

عقل، خرد، دانش و علم در شاهنامه فردوسی بر همه چیز ترجیح داده شده است. شاید لفظ حکیم نیز به همین خاطر بر قامت رشید این راد مرد ادب فارسی آراسته است؛ چه روشن است که حکمت از نظر لغوی معنی دانش، داد و خرد دارد.^(۱۹) فردوسی به دانش، داد و حکم عادلانه ارج می‌نهد و مردم را به این اصول رهنمون می‌شود و نیز از حکمت عملی که اخلاق، روش مملکت داری و... است در شاهنامه بسیار سخن می‌برد. در اثر او خرد حد اعلای آفرینش است.

به نام خداوند جان و خرد
کزیبن برتر اندیشه برنگذرد
خرد بهتر از هر چه ایزد بداد
ستایش خرد را به از راه داد
کسی کش خرد باشد آموزگار
نگه داردش گردش روزگار
نگهدار تن باش و آن خرد
که جان را به دانش خرد پرورد
خردمند دانا و روشن روان
تنش زین جهان است و جان زان جهان
مدارا خرد را برادر بود
خرد بر سر جان چو افسر بود
خرد مرد را خلعت ایزدی است
سزاوار خلعت نگه کن که کیست
خرد مرد را خلعت ایزدی است
ز اندیشه دور است و دور از بدی است
نباشد خرد، جان نباشد رواست
خرد جان پاک است و ایزد گواست
خرد سرمایه همه خوبی‌ها و نیکی‌ها است و راهنمای آدمی در این دنیا و وسیله نجات در دنیای دیگر است.

خرد رهنما و خرد دلگشای
خرد دست گیرد به هر دو سرای
خرد در جهان چون درخت وفاست
و زو بار جستن دل پادشاست

به آزادی است از خرد هر کسی
چنان چون ببالد ز اختر بسی
هر آن مرد کو را خرد روشن است
ز دانش یکی بر تنش جوشن است
همیشه خرد را تو دستور دار
بدو جانان از ناسزا دور دار.^(۳۰)
غم و شادی انسان از خرد است. پیشرفت و ترقی بشر نتیجه خرد است.

ازو شادمانی و اویت غمیست
و زویت فزونی و زویت کمی است
خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم شادان جهان نسپری
رهاند خرد مرد را از بلا
میآدا کسی در بلا مبتلا
خرد باد جان ترا رهنمون
که راهی دراز است پیش اندرون...
ازویی به هر دو سرای ارجمند
گسسته خرد پای دارد به بند.^(۳۱)

خرد برتر و بالاتر از هر چیز است. خرد برترین و بالاترین آفریده خداوند است. همان طوری که بیان شد برترین صفت آفریدگار جهان این است که خداوند جان و خرد است.

تو چیزی مدان کز خرد برتر است
خرد بر همه نیکویی‌ها سر است
دلت مگسل ای شاه راد از خرد
خرد نام و فرجام را پرورد
فزون از خرد نیست اندر جهان
فروزنده کههتران و مهان
خرد بهتر از هر چه ایزد بداد
ستایش خرد را به از راه داد
خرد چون یکی خلعت ایزدی است
از اندیشه دور است و دور از بدی است
اگر بخشش و دانش و رسم و داد
هنرمند گرد آورد با نژاد
بزرگی و افزونی و راستی
همی گیرد از خوی بد کاستی.^(۳۲)

آنچه بر خرد استوار است ایزدی است و آنچه دور از خرد است کار دیوان و دیوانگان است. مرز میان درست و نادرست و پذیرفتنی و ناپذیرفتنی، خرد است. نظام نابخردانه محکوم به شکست است. شاید ایرانیان باستان تنها قومی بودند که در فلسفه سیاسی خویش (با تأکید بر شاهنامه فردوسی) بیشترین تأکید را بر خرد، داد و دانش پادشاهان خود داشتند. فر ایزدی که در

اندیشه ایران باستان از جمله شرایط ضروری برای حکومت بود، بیش از هر چیز با خرد همراه است. پادشاهانی که بی خرد باشند، بالطبع فرایزدی هم از آنان می‌گسلد. خردمندان همیشه نزد پادشاهان دارای ارج و ارزش هستند. وزرای پادشاهان معمولاً از بین خردمندترین افراد جامعه هستند (بزرگمهر، کریتر...); بهترین صفت پادشاهان و پهلوانان خردمندی و دادگری است و بدترین صفت برای آنان دیوانگی و بیداد؛ فردوسی علت جدایی مردم از جمشید را چنین بیان می‌کند؛

بر او تیره شد فـره ایـزدی به کژی گرایید و نابـخردی^(۳۳)
اما خرد چیست و چگونه می‌توان آن را به دست آورد و داشتن خرد چه مزایایی دارد؛
نخستین نشان خرد آن بود که از بد همه ساله ترسان بود
خرد افسر شهریاران بود همان زیور نامداران بود
ستون خرد داد و بخشایش است در بخشش او را چو آرایش است
هر آن نامور کو ندارد خرد ز تخت بزرگی کجا برخوردار
به قول فرهنگ رجایی خرد داشتن عقل تمیز است.^(۳۴)

در شاهنامه فردوسی همه چیز از نظر خرد نگریسته می‌شود و نخستین قاضی در همه محکمه‌ها خرد است. هرگاه پادشاه و پهلوانان شاهنامه در معرض تهاجم اهریمن قرار می‌گیرند، این خرد است که به کمک آنها می‌شتابد. با خرد می‌توان دشمن را شکست داد. ویژگی بارز ایرانی بودن (براساس شاهنامه) داشتن آگاهی، خرد و دانش است. اما اینکه چرا با این همه تأکید بر خرد در مهم‌ترین اثر حماسی ایرانی، معمولاً در فرهنگ ایرانی اثر آن به مراتب کمتر از دیدگاه جبری و عرفانی است، نیازمند پژوهش است. بهترین آرزویی که در حق مخاطبان می‌توان کرد این است که خرد یار و یاورشان باشد.

چو بشنید از او آفرین کرد و گفت که با جان پاکت خرد باد جفت
خرد بایستی به وسیله دانش نیرومند شود، خرد راهنمای دانش و تربیت است. در داستان

تربیت بهرام گور آمده است که استادان مختلفی او را تربیت کرده تا آماده بر عهده گرفتن تاج و تخت شود. خرد از همه خوی‌های انسانی نیکوتر است.

چنین داد پاسخ که راه خرد
ز هر دانشی بیگمان بگذرد
از میان هنرها نیز دانش بهتر از همه است.
بدو گفت شاه از هنرها چه به؟
چنین داد پاسخ که دانش به است
خردمند خود بر جهان بر مه است
در اندیشه فردوسی فر بهتر از گوهر است.
چنین داد پاسخ بدو رهنمون
که فرهنگ آرایش جان بود
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون
ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی هنر زار و خوار است و بس
به فرهنگ باشد روان تندرست

۳- فر در شاهنامه

اوستا نخستین کتابی است که از فر سخن گفته است:

ای آناهیتا، باید رزم آوران و دلبران از تو اسب تیزتک و دسترسی یافتن به فر ایزدی را خواستار شوند.^(۲۸) آن ایزد مینوی بخشنده فر و شهریاری به سوی همه کشورها روان می‌گردد.^(۲۶) بنابراین، فر در اوستا عبارت است از نیروی پشتیبانی کننده و تأییدی که از سوی اهورامزدا به سرزمین یا کیان پادشاهان قرار می‌گرفت و تا زمانی که خواست اهورامزدا بود و آن فرمانروایان از خط داد و خرد و مردم داری و دین پروری خارج نشده بودند، دارای فر بودند. فر دارای دو شکل و صورت بود که عبارتند از: فر ایرانی و فر کیانی. در شاهنامه سرچشمه فر به کیومرث می‌رسد. شخصیت عظیم و منفی افراسیاب در شاهنامه نماینده ی کوشش خارق العاده یک غیر ایرانی برای بدست آوردن فر است که طبعاً به جایی نمی‌رسد، زیرا فر کیانی که ناگزیر محاط بر دایره فر ایرانی است نمی‌تواند نصیب تورانیان و ترکان شود.

نکته ی مهم دیگری که در اندیشه ی فردوسی و بالاخص درباره فر ایزدی وجود دارد، گره خوردن دین و سیاست است. اگر شاه دارای «فر» باشد، سمبل «دین» نیز هست. فرمان شاه، فرمان دین نیز هست. فردوسی می گوید:

| | |
|-----------------------------------|--|
| چنان دین و شاهی به یکدیگر نند | تو گویی که در زیر یک چادرند |
| چو بر دین کند شهریار آفرین | برادر شود شهریار و دین |
| دو دیب است یک در دگر بافته | برآورده پیش خرد تافته |
| چنین پاسبانان یکدیگر نند | تو گویی که در زیر یک چادرند |
| نه آن زین، نه این زان بود بی نیاز | دو انباز دیدیشان نیک ساز ^(۳۷) |
| نه بی تخت شاهی بود دین به پای | نه بی دین بود شهریار به جای |
| چنان دان که شاهی و پیغمبری | دو گوهر بود در یک انگشتری |
| بود دین و شاهی چو تن با روان | بدین هر دوان پای دارد جهان |

فر از طرف خداوند به افراد اعطا می شود و باید در خدمت دیانت و دادگری باشد (الملك والدین توأمان) ستم و ظلم و جدایی از خرد مهمترین نکته ای است که فر را منقطع می کند؛ (داستان جمشید) اطاعت از شاه به دلیل بهره مند بودن او از فر ایزدی است و این اطاعت تا زمانی ادامه دارد که شاه دادگر باشد. در صورتی که صاحب فر به دام اهریمن بیافتد پهلوانان ایرانی که صاحبان فر کیانی و فر جاودان ایرانی هستند، از فرمان او سر می پیچند.

رستم و سیاوش از فرمان کیکاووس سر می پیچند؛

که کاوس بی فر و بی پر و پای نشست است بر تخت بی رهنمای^(۳۸)

در مواردی شاه فر ایزدی را از دست می دهد که بطور خلاصه عبارت اند از:^(۳۹)

۱- زمانی که شاه خود را خدا بیانگارد؛ نمونه بارز آن جمشید است. فردوسی درباره جمشید

می گوید:

چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشان را ندانم جهان

هنر در جهان از من آمد پدید چو من تاجور تخت شاهی که دید؟
 جهان را به خوبی من آراستم ز روی زمیــــن رنج، من کاستم
 غرور و خواب و آرامتان از من است همان پوشش و کامتان از من است
 بزرگی و دیهیم و شاهی مــــراست که گوید که جز من کسی پادشاست؟
 و نیز

منی چون بیــــوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار
 به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس دلش اندر آید ز هر سو هراس
 به جمشید به تیره گون گشت روز همی کاست زو فر گیتی فر روز
 ۲- کشتن پاکان و افراد نیک نیز باعث از دست دادن فر ایزدی می شود؛ نمونه بارز این قسم
 یکاووس است که البته این نوع گناه با دعا، نیایش و توبه قابل عفو است.

۳- مخالفت با سخن موبدان، دانایان و پهلوانان؛ نمونه بارز این قسم نیز نوذر است.
 نوذر پادشاه ایران که از اندرز خردمندان و سخن موبدان سر می پیچد و عدالت را رعایت
 نمی کند کدیوران (دهقانان) از فرمان او سر می پیچند.

فردوسی در این باره می گوید:

نگردد همی بر ره بخردی از او دور شد فره ایزدی
 در شاهنامه، شاه توسط اهرمهای زیر کنترل می شود:

۱- اهورا مزدا؛ خدای آفریننده فر، اهورا مزدا فر را از شاه می گیرد، همان گونه که بر
 جمشید رفت.

۲- موبدان؛ اینان حافظان شریعت هستند و پاسبانان قوانین مذهب زرتشت؛ و شاه باید در
 همه امور به نظرات آنها توجه کند.

۳- پهلوانان بزرگ؛ اینها دارای فر ایرانی هستند، شاه را نصیحت می کنند و در صورت عدم
 رعایت، فرد دیگری را که دارای فر ایران و فر کیانی است به جای او می نشانند (به تخت

نشاندن کیخسرو توسط رستم به جای کیکاووس).

۴-مردم؛ مردم در شاهنامه نقش اساسی دارند. بیداد شاه باعث ایجاد غوغا و آشوب است^(۳۰) هم آنکه یکایک ز درگاه شاه بر آمد خروشدیدن دادخواه
مسأله دیگری که درباره فر اهمیت دارد مسأله نژاد است. نژاد در کسب فر ایزدی بسیار مؤثر است. شاه باید دارای نژاد و گوهر ایرانی باشد و گرنه حتی اگر در عدل و داد نیز بکوشد، شایسته پادشاهی نیست.

اصولاً افراد در شاهنامه سه دسته هستند:

۱- ایرانی، که در سرزمین ایران به دنیا آمده اند و پدر و مادرشان ایرانی است. نژاد ایرانی تنها از طریق پدر منتقل می‌شود. البته ایرانی اصیل کسی است که پدر و مادر او ایرانی باشند.
۲- نیمه ایرانی، افرادی هستند که از طرف پدر ایرانی هستند، اما مادرشان ایرانی نیست؛ از جمله کیخسرو فرزند سیاوش و فرنگیس (دختر افراسیاب).

۳- انیرانی، یعنی نیروهای ضد ایران که آفریده اهریمن هستند.

دو گروه یک و دو می‌توانند از فر ایزدی بهرمنند شوند، ولی گروه سوم همگی از فر ایزدی بی بهره خواهند بود. (افراسیاب، ضحاک).

بنابراین، عنصر فر ایزدی با سه چیز گره می‌خورد:

۱- نژاد: نژاد مهم ترین عنصر برای کسب فر ایزدی است. برای دستیابی به تخت سلطنت باید از نژاد بهره جست.

۲- خرد: خرد برترین موجود است و زیباترین مخلوق. شاه باید همیشه با خرد همراه باشد. دور شدن از خرد سبب نابودی فر می‌شود. اگر خرد نباشد، نژاد و گوهر نیز به کار نمی‌آید.

۳- داد: هیچگاه در شاهنامه فر ایزدی با بیداد همراه نشده است. هر جا فر ایزدی هست، آبادانی و دادگری وجود دارد؛ اما لحظه ای که فر ایزدی فنا شد، بیداد شروع می‌شود:

به فر جهاندار کسری سپهر دگرگونه تر شد به کین و به مهر^(۳۱)

۴- عدل و دادگری

داد و دادگری و عدالت بسیار مورد توجه حکیم توس بوده است. فردوسی در شاهنامه مستبدین و زورگویان را به داد دعوت کرده و از ستم و جور بری داشته است. او آنها را در هر درجه و مقامی که باشند دعوت می‌کند که به دادگری توجه نموده و در اعمال و رفتار خود آن را پایه و اساس قرار دهند.

داد در شاهنامه جوهره و چکیده همه خوبی‌ها و شایستگی‌های انسان است. از این رو، شاهنامه را می‌توان در حرف و حدیث داد و دادگری و تاریخ ستیز داد اهورایی و بیداد اهریمنی خلاصه کرد. مفاهیم گسترده و معانی متعدد «داد» از جمله: حق، قانون معیار سنجش، راستی و عدالت و غیره آن را به عنوان مفهومی کلیدی معرفی می‌کند.^(۳۲)

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| تویی آن که گیتی بجویی همی | چنان کن که بر داد پویی همی |
| تو گر دادگر باشی و پاک دین | زه هر کس نیابی به جز آفرین |
| اگر داد بایسد که ماند به جای | بیارای از این پس به دانا نمای |
| که هر کس که در شاهی او داد، داد | شود در هر دو گیتی زگفتار شاد |
| مگردان زبان زین پس جز به داد | که از دادباشی تو پیروز و شاد |
| تو اکنون همی کوش و با داد باش | چو داد آوری از غم آزاد باش |
| اگر دادگر باشی و سرفراز | نمانی و نامت بماند دراز |

فردوسی بیدادگران و ستمگران را متوجه این حقیقت می‌سازد که روش آنان موجب خرابی و نابودی مملکت و از بین رفتن صفات حمیده و اخلاق پسندیده می‌شود. پس از هشدار اگر چنین نکردند و قبول فرمان شاعر ما را ننمودند، این شاعر توانای ستم ستیز برای ریشه کن کردن آنان به بسیج عمومی متوسل می‌شود و دستور نهایی را که بسیج علیه آنان است صادر می‌کند:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| همان شاه بیدادگر در جهان | نکوهیده باشد به نزد مهان |
| به گیتی بماند از او نام بد | همان پیش یزدان سرانجام بد |

که نفرین بود بهر بیداد شاه
تو جز داد مپسند و نفرین مخاه
ز نیکی فرومایه را دور دار
به بیدادگر مرد، مگذار کار
مبادا مرا پیشه جز راستی
که بیدادی آرد همه کاستی
ایا مرد بدبخت بیدادگر
همه روزگارت به کژی مبر^(۳۳)

پس از بیان حقایق و وعظ و پند و نصیحت، آخرین دستور را صادر می‌کند:

دل و پشت بیدادگر بشکنید
همه بیخ و شاخس ز هم برکنید.^(۳۴)

مسأله عدالت در نظر فردوسی دارای اهمیت ویژه و بی نظیری است.

بیدادگران و ستم پیشگان در نزد فردوسی جایی ندارند و از همه آنان متنفر است، جز کسانی که به راه راست آیند و عدل را پیشه خود سازند. در جامعه ای که اصول عدالت رعایت نشود، ناراحتی و تشویش برقرار می‌شود، مردم نسبت به یکدیگر بدبین می‌شوند و در نتیجه، گردش چرخ اجتماع کند می‌شود؛ زیرا عدالت آن است که هر کس حقوق دیگران را محترم شمارد و آزادی آنان را سلب نکند و آنکه به آزادی دیگران تجاوز کند و تعهدات خود را عملی نسازد، رفتارش عادلانه نیست. پس طبق نظر فردوسی تکلیف هر فرد در اجتماع مراعات اصل عدالت است و از همه مهم تر اجرای عدالت بر حاکم و فرمانروا امری مسلم است.

به جز داد و خوبی مکن در جهان
پناه کههان باش و فر مـهـان
به داد و دهش گیتی آباد دار
دل زبردستان خود شاد دار
جهاندار اگر دادگر باشدی
ز فرمان او کس گذر باشدی
به ید بس دراز است چنگ سپهر
به بیدادگر برنگردد به مهر
که هرکو به بیداد جوید نبرد
جگر خسته باز آید و روی زرد
اگر دادگر باشدی شهریار
بماند به گیتی بسی پایدار
اگر داد دادن بود کار تو
بیفزاید ای شاه مقـدار تو

در مجموع حدود بیش از یکصد و سی بیت از اشعار حکیم فردوسی به مسأله داد

اختصاص دارد.

نتیجه

حکیم توس زمانی به نوشتن اثر جاوید خود پرداخت که ایران هویت ملی خویش را به فراموشی می‌سپرد. شاهنامه فردوسی با هدف هجوم به وضع موجود آفریده شد. در این دوران، افتخار به گذشته به شدت رواج یافت. حاکمان محلی ایران نسب خود را به شاهان پیش از اسلام نسبت می‌دادند. از سوی دیگر ایران زمان فردوسی در کشاکش حکومت‌های محلی نمی‌توانست به یک پادشاهی منسجم مانند گذشته خویش دست یابد. در چنین شرایطی فردوسی با ویژگی‌های عمده خویش (دانش، خرد، هوشمندی و هنر) دست به نگارش اثر بزرگ خویش زد. شاهنامه متولد شد تا راهگشای ایران سرخورده از مشکلات باشد؛ گذشته ایران را به خوبی برای خوانندگان تحلیل کند؛ نکات برجسته را آشکار نماید و نقاط ضعف را نیز روشن سازد و در کنار این دو مضمون بگوید که چه باید کرد. شاهنامه در ضمن به تحلیل قدرت می‌پردازد. ایران نیازمند قدرت مطلقه ای است که با خرد و داد همراه باشد. و دارای مشروعیت و فرهیگی باشد تا بتواند ایران را از مهلکه بزرگی که بدان گرفتار آمده، نجات دهد. او آرمانشهر ایرانی را به دقت ترسیم می‌کند. آرمانشهری که دارای سه پایه عمده زور و فر و آیین است. در این آرمانشهر نهاد شاهی دارای خصوصیات ویژه ای است: نژاد، گوهر، خرد، هنر و نیز فر ایزدی، عدل، داد و گره خوردن دین و سیاست.

شاعر گرانمایه حماسه سرای ایران در اثر حماسی خویش اندیشه آرمانشهری باستانی ایرانی را با تمام زوایای آن ترسیم می‌کند و بدین وسیله الگویی برای حل مشکلات زمانه خویش ارائه می‌نماید. فردوسی از حیثیت سیاسی، زبان و فرهنگ ایران دفاع نموده و آن را حیاتی دوباره می‌بخشد.

عجم زنده کردم بدین پارسی

بسی رنج بردم در این سال سی

یادداشت‌ها

- ۱ . ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۱۷۱.
- ۲ . همان، ص ۶۳.
- ۳ . شاهنامه فردوسی؛ نامه رستم فرخزاد به برادرش، مسکو.
- ۴ . ژان مول، دیباچه شاهنامه فردوسی (تهران: جیبی، ۱۳۶۹)، ص ۸۱.
- ۵ . همان، ص ۱۰۹.
- ۶ . محمدکاظم کاوه پیشقدم، اندیشه‌های سیاسی در شاهنامه، دانشگاه امام صادق، پایان نامه ارشد.
- ۷ . ف. م جوانشیر، حماسه داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی، (تهران: حزب توده، ۱۳۵۹)، ص ۸۲.
- ۸ . ژان مول، همان، ص ۱۷.
- ۹ . همان، ص ۱۸۲.
- ۱۰ . همان، ص ۲۱۲.
- ۱۱ . فرهنگ رجایی، تحول اندیشه سیاسی شرق باستان (تهران: قومس، ۱۳۷۲)، ص ۶۸.
- ۱۲ . همان، ص ۷۸.
- ۱۳ . سعید حمیدیان، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، ص ۱۰۱.
- ۱۴ . فرهنگ رجایی، همان، ص ۸۰.
- ۱۵ . ف. م. جوانشیر، همان، ص ۲۵۲.
- ۱۶ . شاهنامه فردوسی، همان، ج ۴، ص ۹-۸.
- ۱۷ . همان.
- ۱۸ . احمد رنجبر، جاذبه‌های فکری فردوسی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۷۱.

- ۱۹ . همان، ص ۱۳.
- ۲۰ . همان.
- ۲۱ . همان، ص ۱۴.
- ۲۲ . همان، ص ۴۹.
- ۲۳ . فرهنگ رجایی، همان، ص ۸۵.
- ۲۴ . جلیل دوستخواه، اوستا نامه مینوی آیین زرتشت (تهران: مروارید، ۱۳۶۹)،
ص ۱۵۷.
- ۲۵ . همان، ص ۱۹۷.
- ۲۶ . فرشته عبدالمهی، دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانی (تهران: گوته،
۱۳۶۹)، ص ۱۰۴.
- ۲۷ . منوچهر مرتضوی، فردوسی و شاهنامه (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات
فرهنگی، ۱۳۶۹)، ص ۴۷.
- ۲۸ . کاوه پیشقدم، پیشین، ص ۹۳.
- ۲۹ . رنجبر، پیشین، ص ۲۵.
- ۳۰ . حجت الله اصیل، آرمانشهر در اندیشه ایرانی (تهران: نشر نی، ۱۳۷۱)،
ص ۵۷.
- ۳۱ . حمیدیان، پیشین، ص ۹۴.
- ۳۲ . به نقل از رنجبر، پیشین، ص ۹۵.
- ۳۳ . شاهنامه فردوسی، همان، جلد ششم، ص ۴۰۵.